

# هستی و انسان در اندیشه‌ی هایدگر<sup>۱</sup>

جی گلن گری

ترجمه مهدی قنبری<sup>۲</sup>

## چکیده<sup>۳</sup>

مارتین هایدگر، فیلسوف آلمانی و از متفکران بزرگ و پرنفوذ قرن بیستم است که دایره‌ی نفوذش فقط به حوزه‌های فلسفه محدود نمی‌شود. نظرات وی در شکل‌گیری جریان پست مدرنیسم نقشی اساسی داشته است. او درباره بسیاری از موضوعات اساسی مرتبط با هستی آدمی، تفاسیر بدیع و بنیادین ارائه داده است. به همین دلیل، فهم آثار و نوشته‌های او همواره آسان نبوده است. هایدگر در آثارش از زبان عادی و روزمره بسی فاصله گرفته و می‌کوشد به زبان دیگری دست پیدا کند که برای بیان تفکری نو و بی‌واسطه مناسب باشد. اما دشواری فهم نوشته‌های هایدگر، نه صرفاً به جهت تصنیف بودن زبان او، بلکه به خاطر دیگرگونی عظیمی است که با وی در ساحت تفکر فلسفی روی می‌دهد. دغدغه‌ی اصلی هایدگر، در فلسفه «هستی» است؛ اما باید توجه داشته باشیم که آنچه هایدگر از لفظ هستی مراد می‌کند، با آنچه فیلسوفان پیش از وی از مد نظر داشته‌اند، بسیار متفاوت است. در مقاله‌ای که از پی می‌آید، نویسنده می‌کوشد با زبانی روان و خواندنی، به توضیح مفاهیم اصلی تفکر هایدگر بپردازد. او بحث خود را با محوریت مسئله‌ی هستی و رابطه‌ی آن با آدمی پیش می‌برد.

واژگان کلیدی: مارتین هایدگر، هستی، انسان، وجود، جهان.

## Heidegger's Being

J.Glenn Gray

Translated into Persian by Mehdi Ghanbari<sup>4</sup>

### Abstract

*As a great and influential thinker in the 20<sup>th</sup> century, Martin Heidegger, German philosopher, has an influence domain beyond the borders of philosophy. His ideas have played a great role in developing Post-modernist tendencies. He has presented some essential and new interpretations about some fundamental issues such as human Being. According to this understanding his ideas and works have not been always easy. In his works, Heidegger avoids ordinary language and his purpose is to find a different language suitable for expressing new and immediate thought. In this new language there are no more concepts of traditional metaphysics. Not only for his artificial*

<sup>1</sup>. J.Glenn Gray, **Heidegger s being**, The Journal Of Philosophy, Vol. 49, No.12 (Jun.5, 1952), PP.415- 422. Published by: Journal of Philosophy Inc. ► <http://www.jstor.org.stable/2021188>.

<sup>۲</sup>. دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه غرب، دانشگاه شهید بهشتی / [Mehdi.ghanbari@rocketmail.com](mailto:Mehdi.ghanbari@rocketmail.com)

<sup>۳</sup>. چکیده مقاله، مقدمه مترجم است.

<sup>4</sup>. MA Candidate of Western Philosophy, Shahid Beheshti University.

*language but because of his crucial revolution in thought domain, understanding his ideas is difficult. The essential apprehension of Heidegger is "Being". However we should pay attention to this reality that the meaning of Being for Heidegger is very different with that in language of former philosophers. In this paper, the writer, with a fluent and expressive writing, tries to explain important issues of Heidegger's philosophy. He concentrates in Being and its relation with human.*

**Keywords:** Martin Heidegger, being, Human, Existence, world.

\*\*\*\*\*

در تفکر هایدگر، نمی‌توان پاسخ در خور و رضایت بخشی به این پرسش که هستی چیست؟ و چگونه می‌تواند توصیف و فهم شود؟، یافت. می‌دانیم که او نتوانست قسمت دوم هستی و زمان<sup>۵</sup> که قسمت اول مقدمه‌ای بر آن بود، را تکمیل کند. این کتاب، تحلیلی از شیوه ی هستی آدمی است. هایدگر وقتی به توصیف هستی بماهو هستی می‌رسد، از قصور زبان سنتی متافیزیک می‌نالند. از زمان انتشار *هستی و زمان* به این سو، او آثاری منتشر کرده که تنها برخی از آن‌ها القاء کننده‌ی پاسخی به پرسش هستی چیست؟ هستند. در هر حال او این وظیفه را به یک شخص یا یک نسل منحصر نمی‌داند؛ او دوست دارد یک راهنما یا آغازگر باشد. با وجود این، هایدگر برای این که به ما بگوید که راه‌های نادرست فهم هستی کدامند، در نوشته‌های متاخرش، در توصیف هستی به طریقی احتیاط آمیز و غیر مستقیم پیش رفته است.

اولاً، هایدگر سرسختانه معتقد است که هستی امری رازآلود نیست که فهم آن محتاج توانایی‌های خاص باشد، یا تنها بر معدودی خود را نشان دهد. برعکس، هستی بسیار صریح و ساده است؛ ساده تر از آن که آگاهی پیچیده و مدرن ما بتواند آن را فراچنگ آورد. تنها آن روح‌های صافی که پالوده و پیراسته از افکار و احساسات زائنده، می‌توانند در نورگاه هستی مقیم گردند. آن‌ها در تجربه و تفکر به کلیت<sup>۶</sup> موجودات طریقی راست‌تر و بی واسطه‌تر، و در ارتباط برقرار کردن با آن شیوه‌ای گشوده‌تر و خودآشکارتر در پیش گرفته‌اند. تفکر آنان، به عبارتی که ترجمه‌ی آن دشوار است، آغازین‌تر<sup>۷</sup> از تفکر کسانی است که ناقد چنین صرافتی هستند. برای

<sup>۵</sup>. Sein and Zeit

<sup>۶</sup>. Whole

<sup>۷</sup>. An fanylieher

ایشان، هستی، نزدیک‌تر از موجود یا شیء دیگری است، و در عین حال، به نحو تناقض آمیزی بسیار دور، چرا که هستی بی‌کران و بسیار غنی است.

ثانیا، هستی سراسر زبان‌مند است. اینجا هایدگر از فیلسوفان یونان که بسیار از آن‌ها آموخته است، جدا می‌شود. زیرا در سنت یونانی، هستی نهایتا به‌عنوان جوهر<sup>۸</sup>، فهم می‌شود و جوهر نیز با حضور<sup>۹</sup>، یکی می‌شود. آنچه واقعا حاضر است، همیشگی و لایتغیر است و با گذشته و آینده نسبتی ندارد. هستی در افلاطون، ارسطو و فیلسوفان مسیحی بعدی، با امر بی‌زمان و متعالی یکی می‌شود و بدین ترتیب، هستی شناسی به کلام می‌پیوندد. هایدگر از این الگوی سنتی می‌پرهیزد. برای او هستی نه خداست و نه چنان که در سنت ایدئالیسم آلمان مطرح می‌شود، بنیاد جهان. زمان‌مندی، سرشت هستی است. همچنین در تفکر هایدگر هیچ‌گونه دوتالیسمی، مانند دوتالیسم بین واقعیت و نمود و صورت لایتغیر و ماده‌ی بالقوه وجود ندارد.

ثالثا، هستی در نسبت با آدمی، برون‌ذات است و مستقل از او. شیوه‌ی هستی آدمی، تنها یک نوع از انحاء هستی است که محفوف به واقعیتی فراتر است. ساجکتیویسم<sup>۱۰</sup> [اصالت فاعل شناسی] و انسان‌شناسی، خطای بزرگ تفکر مدرن است که هایدگر ریشه‌های آن‌ها را تا افلاطون و ارسطو دنبال می‌کند. در این مسئله او خود را از اگزستانسیالیست‌ها جدا می‌کند و از آن‌ها تبری می‌جوید. قول مشهور سارتر مبنی بر تقدم هستی بر ماهیت، بسی از واقع‌گرایی هستی‌شناسانه‌ی هایدگر دور است. او این نکته را در *نامه در باب اومانیزم*<sup>۱۱</sup> این‌گونه مطرح می‌کند: «انسان خواجه‌ی موجودات نیست، آدمی شبان هستی است.» شان حقیقی آدمی نیز همچون یک شبان، مراقبت، نگهبانی و پاسداری کردن است. هستی آدمی در معنای وسیع کلمه پروا/دغدغه<sup>۱۱</sup> است. آدمی خالق هستی نیست، بلکه او در مقابل آن مسئول است، چرا که بدون تفکر و تذکرآمی، هستی نه فروغی دارد، نه ندایی و نه کلامی.

اگر آدمی خود را درون هستی می‌یابد، و خالق آن نیست، نمی‌توان آن را به طریقی درخور به وسیله‌ی مقولاتی که در مورد طبیعت کاربرد دارند، فرا چنگ آورد. زیرا طبیعت، که هایدگر

---

<sup>8</sup> . Ousia

<sup>9</sup> . Parousia

<sup>10</sup> . Uber den Humanismus

<sup>11</sup> . Sorge

خوش دارد آن را موجود فرادستی<sup>۱۲</sup> بنامد، همچنین جزئی از هستی است و درون آن قرار می‌گیرد. شان هستی شناختی طبیعت مقدم بر شان هستی شناختی آدمی نیست. هایدگر با یکی از کهن ترین و ریشه‌دار ترین آموزه‌های تفکر مغرب زمین مخالفت می‌ورزد، یعنی با این گزاره که: انسان حیوان عاقل است. انسان نه حیوان و نه عاقل، در معنای مصطلح ارسطویی است. به گمان هایدگر، یکی از بزرگ ترین خطاهای فیلسوفان گذشته، این بوده که انسان را به عنوان مخلوق طبیعت در نظر می‌گرفته‌اند،<sup>۱۳</sup> که آگاهی و تفکر به او الصاق شده است. این خطابه‌ی غلط باعث شد که ما به اشتباه، هستی را بر اساس مقولات طبیعی مانند کمیت، کیفیت و ... بفهمیم و بدین شکل آن را از واقعیت تهی سازیم. [از نظر هایدگر] آدمی یک توانایی برای برون ایستادن از هستی است. ذات آدمی نهاده در برون - ایستایی<sup>۱۴</sup> اوست.<sup>۱۵</sup>

اما می‌توان پرسید که: هستی چگونه منکشف می‌شود و از تاریکی به در می‌آید؟ چگونه می‌توانیم بدان تشبث بجوییم و از آن صیانت کنیم؟ چه وقت به حقیقت هستی نفوذ می‌کنیم؟ پاسخ هایدگر به این پرسش‌ها، بسیار اصیل و عمیق به نظر می‌رسد: هستی می‌تواند از طریق تفکر و تعمق در زبان متفکران و شاعران اصیل و گوش سپردن به آن‌ها از پوشیدگی به در آید. هایدگر، زبان را به شیوه‌ای کاملاً مغایر با تفکر مدرن می‌فهمد. چنین نیست که زبان صرفاً ابزار یا وسیله‌ای برای انتقال اطلاعات باشد. زبان رویداد متعالی هستی بشر است، زیرا او را قادر می‌سازد تا همان‌طور که در شعر هولدرلین می‌خوانیم: «هستی اش را تصدیق کند».<sup>۱۶</sup>

روش‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رساله جامع علوم انسانی

## 12. Das vorhanden

<sup>۱۲</sup> مراد حیوانیت آدمی در تعریف ارسطویی از انسان است. هایدگر معتقد است که تعریف کردن آدمی به حیوان ناطق، ریشه در دیدی زیست‌شناسانه و طبیعت‌گرایانه به آدمی دارد.

## 14. Ex- sistance

<sup>۱۵</sup> فهم این جملات چندان که می‌نماید دشوار نیست، مشروط بر این که آن‌ها را درون سنت فلسفی‌ای بفهمیم که با دکارت آغاز شد. تصویری که دکارت از انسان و رابطه‌ی او با جهان (و هستی) ارائه می‌دهد، آدمی را همچون موجودی در خود فرو بسته و بریده از جهان نشان می‌دهد، به طوری که ارتباط او با جهان پیرامونش و اذهان دیگر انسان‌ها، خود معضلی فلسفی می‌شود. مسئله‌ی «جهان خارج» و «اذهان دیگر» در تاریخ فلسفه به همین معضل اشاره دارد. هایدگر، خواهان دیگرگون کردن این نسبت است. او آدمی را موجودی فرورفته در خود نمی‌داند. او از خود برون می‌ایستد یعنی در جهان، در ساحت حقیقت هستی.<sup>۱۶</sup>

<sup>۱۶</sup> برای آشنایی با افکار هایدگر در باره‌ی زبان رک: **در باب ذات حقیقت**، هولدرلین و ذات شعر.

بشر از طریق گفتگو و کلمه، موجود را گشوده می‌دارد و آن را به صورت بالقوه، برای نسل‌های بعد حفظ می‌کند. هایدگر مکرراً اشاره می‌کند که «زبان خانه‌ی هستی است» یا «هستی، به نحو خود- آشکار در زبان می‌آید.» این سخنان به این معناست که زبان از همان آغاز، مکاشفه‌ی اصیل از واقعیت است و کلمات در تجربه‌ی سرآغازین، از کاسموس نشات می‌گیرند. زبان و کلمات اموری گزافی یا سودمند نیستند، برعکس آن‌ها از تجربه این بی‌پرده و آغازین با اشیاء، آن چنان که هستند نشات می‌گیرند. اما معنای کلمات به دست کسانی که به قدر کافی از این تجارب بهره نگرفته‌اند کم فروغ، پوشیده و فراموش شده است. زبان پیوسته به سوی نابودی و زوال متمایل است. زبان، این مهم‌ترین واقعه‌ی تجربه‌ی بشری، خطرناک‌ترین واژه‌های او نیز هست. البته اگر اصلاً بتوان آن را دارایی محسوب کرد. از این رو متفکر که آهنگ آشکارسازی هستی را دارد باید به کاوشی عمیق در انبوهی از معانی و دلالت‌های مبهم یک واژه بپردازد تا حقیقت آغازین نهفته در بن آن را از پرده برون اندازد. هایدگر می‌کوشد تا با نفوذ در اعماق زبان آسمانی روزمره و یونانی کلاسیک، پرده از رخ هستی بردارد. گاهی ضروری می‌داند به ابداع کلماتی دست بزند که به گمانش باید به عنوان مشتقاتی از ریشه‌ی اصلی یک واژه، وجود داشته باشند. رجوع به معنای ریشه‌ی این کلمات، استفاده از اصطلاحات کهنه و مهجور و ابداع ترکیبات لغوی بدیع، باعث شده است که نوشته‌های هایدگر برای بسیاری از خوانندگان دشوار گردد، اما در عین حال این یکی از مقومات ذاتی شیوه‌ی فلسفه‌ورزی اوست.

در یکی از نوشته‌های او با عنوان *در باب ذات حقیقت*، می‌بینیم که این روش، از هستی‌شناسی او جدایی ناپذیر است. واژه‌ی «حقیقت» در شکل یونانی خودش<sup>۱۷</sup> به معنای «رفع حجاب کردن» است، یعنی آشکارسازی آن‌چه محجوب، پنهان و مرموز است. واژه‌هایی مثل «انکشاف» و «مکاشفه» همین معنا را می‌رسانند. حقیقت برانداختن پرده یا حجاب از آن چیزی است که واقعا هست. انسان در حالت معمولش، موجودی است که سرشت اشیاء بر او پوشیده و پیچیده در تاریکی دراز است. کوشش آدمی به عنوان جویای حقیقت، باید معطوف به کشف راز موجودات پیرامونش اعم از انسان و غیر انسان باشد. او باید آن‌ها را چنان که برای خودشان هستند ببیند، نه آن چنان که برای او هستند. اما این کاری است دشوار؛ چرا که پوشیدگی و

17. Aletheia

پنهانی، طبیعت اشیاء و عدم بصیرت آدمی به آن چه نزدیک ترین و آشکارترین است، حالت معمول اوست. از این رو این وظیفه‌ی همیشگی شاعران و متفکران است تا آن را از چنگال فراموشی برهانند و به روشنایی کلمات باز آورند.

طبیعتا هایدگر تاریخ فلسفه را [نیز] از زاویه‌ی دیگری می‌نگرد. فلسفه چیزی غیر از تاریخ فلسفه نیست، یا دست کم فلسفه‌ورزی تنها در زمینه‌ی [و با تکیه] بر تاریخ فلسفه، میسر است. او این اندیشه‌ی هگلی را نمی‌پذیرد که تاریخ فلسفه یک پدیدارشناسی روح است، که در آن، از پی مراحل قبلی، ایده‌های کامل‌تر و ژرف‌تر از واقعیت آشکار می‌شود. در واقع هایدگر گاهی این فرایند را معکوس می‌بیند: تاریخ فلسفه‌ی غرب، تاریخ فراموشی تدریجی بصیرت‌های متفکران نخستین بوده است. او معتقد است که وقتی فلسفه به منطق، اخلاق، فیزیک و ... تقسیم شد، [این اتفاق با ارسطو افتاد] دوران متفکران نخستین به سر رسید. متفکران نخستین حتی از واژه‌ی «فلسفه» برای تفکر استفاده نمی‌کردند. به نظر می‌رسد که متفکران پیش سقراطی، بالاخص آناکسیمندر، پارمنیدس و هراکلیتوس، از افلاطون و ارسطو و فیلسوفان مدرن، به حقیقت هستی نزدیک‌تر بودند. این متفکران نسبت آدمی را با کل به نحو بی واسطه‌تری می‌یافتند، و درباره‌ی نقش آدمی [در فهم هستی] اغراق نمی‌کردند. آن‌ها بصیرتی به وحدت و تمامیت هستی داشتند که اخلاف فاضل و گرانبارشان از دست داده بودند.

پافشاری مصرانه‌ی هایدگر بر این نکته، از ویژگی‌های اصلی تفکر هایدگر در مواجهه با تاریخ فلسفه‌ی غرب است. او بیش از متفکران خلاق دیگر به تمام تاریخ فلسفه حساس است. برای او، فلسفه مانند دیگر شاخه‌های علوم پیشرفت نمی‌کند. فلسفه طریقی است که انسان معنای وجود خودش را همچون یک کل به دست می‌آورد و با کلیت موجودات نسبت برقرار می‌کند. به دیگر سخن، فلسفه کوششی است تا آدمی در چنگل انبوه هستی، روشنگاهی فراهم آورد و آن جا خانه‌هایی از زبان و تفکر بنا کند. متفکران اصیل همواره چنین طریقی را می‌پیمایند. اگرچه نسبت موجودات و کل [هستی موجودات] به شیوه‌های گوناگون ممکن است، هر متفکر از نو با وظیفه‌ی خود مواجه می‌شود. چنان که گویی او پیوسته باید از نو آغاز کند. در حقیقت تاریخ تفکر تا آن‌جا که حرکت می‌کند، بر مداری گردان است که یک سر آن فراموشی و سر دیگرش یادآوری [هستی] است. تفکر در معنایی که هایدگراز آن مراد می‌کند، همان تذکر [و

یاد آوری] است<sup>۱۸</sup> و یادآوری یعنی کاوش در زبان گذشتگان به منظور نفوذ در تمام آن جنبه‌هایی از معنا که در آن نهفته است.

تفسیر تنها این نیست که به دوره‌ای که یک فکر خاص در آن شکل گرفته باز گردیم یا بکوشیم تا سخنان و آراء فیلسوفان آن دوره را، آن چنان که آن‌ها را مراد کرده‌اند بفهمیم. دیرینه‌شناسی، وظیفه‌ای ضروری است، لیکن این تنها قدم اول است. ما باید دلالت‌های آن سخنان و اندیشه‌ها را بسط دهیم، تا در نور تفکرات خودمان و دیگران فهم شوند. این فهم، ممکن است درست‌تر از مفهومی از هستی که متفکر مورد تفسیر در نظر دارد، نباشد، با این همه ما را قادر می‌سازد تا با عصر خودمان و مردمان آن ارتباط برقرار کنیم.<sup>۱۹</sup> اگر چه نسبت راستین آدمی با هستی لایتغیر است، هر متفکر باید آن را به شیوه‌ی خود فهم کند. فهم هستی تنها به همین طریق میسر است. معنا و حقیقت تفکر متفکران پیشین منوط به ما و تفسیر ماست. برای این که آینده را بفهمیم آن‌ها باید هم عصر ما گردند.

اما تفکر فلسفی و تذکر، تنها راه‌های آشکاری جلوه‌های گوناگون هستی نیستند. در سال‌های بعد هایدگر درگیر نقش و کارکرد هنرمندان، به ویژه شاعران در انکشاف دوباره‌ی معنای هستی، می‌شود. او در آثاری که در این موضوعات منتشر می‌کند، معتقد است که شاعر و متفکر، هم‌خویش یکدیگرند، اما شیوه و رویکردشان متفاوت است. آن‌ها غایت واحدی دارند. هایدگر سروده‌ای از هولدرلین نقل می‌کند: «آن‌ها [متفکران و شاعران] در جوار یکدیگر سکنی گزیده‌اند، در کوهستان‌های دور دست.» و می‌افزاید که اگر رسالت فیلسوف، واگشایی [معنای] هستی است، رسالت شاعر «نام نهادن بر آن چیزی است که مقدس است.» شاعر نام‌نهنده است، او بیش از دیگران شایسته و تواناست که بگوید اشیاء چیستند؟ موهبت زبان، که شاعر

---

<sup>۱۸</sup> در اینجا اشاره‌ی هایدگر به نظریه‌ی یادآوری افلاطون است. افلاطون معتقد بود آموختن و به طور کلی معرفت، چیزی جز یادآوری مثل (ایده‌ها) نیست. ما در زندگی پیشین خودمان با مثال چیزها (ماهیت اشیاء) دیدار کرده‌ایم و با آمدن به این جهان آن‌ها را به فراموشی سپرده‌ایم. هایدگر، اما از این نظریه استفاده‌ی دیگری می‌کند. تفکر در معنای اصیل آن، یادآوری امر فراموش شده است که به نظر وی همان هستی است.

<sup>۱۹</sup> تفسیرهایی که خود هایدگر از فیلسوفان پیش از خود مثل کانت، نیچه، هگل، افلاطون و ارسطو ارائه داده است، به همین شیوه صورت گرفته‌اند. در مواجهه با این تفاسیر، متوجه می‌شویم که گویی هایدگر چندان پروای بی‌طرفی و صداقت در انتقال اندیشه‌های آن‌ها را ندارد. اما او معتقد است که با این روش، امکاناتی را از دل تفکر این متفکران آشکار می‌سازد که بر خودشان پوشیده بوده است.

اصیل نسبت به آن بصیرت عمیقی دارد، او را قادر می‌سازد تا در گشودگی هستی بایستد، از آن بهره گیرد و آن را برای دیگران نیز آشکار سازد.

هایدگر در شعر به دنبال معانی مبهم، مرموز و اسطوره‌ای یا القائات عاطفی نیست. به یک معنا، او با اندکی تفاوت، آنچه به «نظریه‌ی الهامی هنر» موسوم است، را می‌پذیرد. هنرمندان پیام‌آورانند، فرزندان راستین هرمس، خدای یونانی. چنین نیست که شاعران بزرگ، همچون هولدرلین، ریکله و نمایشنامه نویسان یونانی، به جهان شخصی تصوراتشان سرگرم باشند، یا صرفاً به یافتن زیبایی در کلام رضا دهند. آن‌ها در پی حقیقت فزاینده<sup>۲۰</sup> اند. آنان برای بشر، نوعی دیگر از الوهیت را به ارمغان می‌آورند. آن‌ها بر چیزهایی نام می‌نهند که دیگران بدون این نامگذاری نمی‌توانند تجربه‌اش کنند. نام‌ها صرفاً نمادها یا چکیده‌ی تجربه‌ی آن‌ها نیست، نام‌ها خود آن تجربه است. آدمی از شاعران می‌آموزد که با بصیرت نسبت به جنبه‌های دیگر واقعیت زندگی کند. همان‌طور که هولدرلین می‌گوید: «انسان در زمین شاعرانه سکنی گزیده است.» هایدگر بر این عقیده است که رسالت شاعر این است که ما را به شاعرانه سکنی‌گریدن، آگاه سازد.

خدایانی که شاعران، نامشان می‌نهند، مفهوم عوام الناس است از آن چیزی که در زندگی‌شان واقعی‌ترین امور است. شاعران با حساسیت خاصشان می‌دانند که چگونه امور پیش‌پاافتاده را با آنچه بلندمرتبه است یگانه سازند. آن‌ها با نشان دادن جایگاه امور عادی و دم دست در کلیت هستی و با پیوستن آن‌ها به برترین واقعیت، ماهیت این امور را دیگرگون می‌سازند. در زمین شاعرانه سکنی‌گریدن، یعنی یافتن الوهیت و قداست در امور معمولی و ابتدایی تجربه [در زندگی] روزمره. بر خلاف متفکر، شاعر نه با تحلیل سروکار دارد نه با اصول متقن فکر. دیدگاه او، نه دیدگاهی کامل و شامل است و نه کلی و مختصر. لیکن از آن‌جا که او مستغرق در دیدار و نمایاندن کرانه‌های قابل دسترس هستی و مجذوب در ابداع آسمانی است که شیوه‌ی سکنی‌گریدن آدمی را در زمین دیگرگون می‌سازند، در افشاگری سرشت وجود، فرودست‌تر از متفکر نیست.

<sup>20</sup>. Objective



این هستی‌شناسی، چه ثمرات و مناسبات علمی دارد؟ منتقدان سرسخت او معتقدند که این ثمرات بسیار اندک است و حتی یاسپرس، هستی‌شناسی هایدگر را انتزاعی و عاری از هر گونه رهنمونی برای ارتقاء و غنی‌سازی زندگی فردی می‌داند. یکی از انتقادات و حملات شدید بر انضمامیت جعلی فلسفه هایدگر نوعاً چنین است:

دازاین او چیزی از شهوت، غریزه و داندان درد نمی‌داند. به زودی متوجه خواهیم شد که دازاین به همان کمی از عشق، دوستی، وظیفه و حکومت می‌داند.<sup>۲۱</sup>

هایدگر در اواخر نوشته‌های با عنوان *نامه در باب اومانیزم*، پاسخی به این پرسش می‌دهد. او این رساله را در پاسخ به پرسش دوست فرانسوی اش [ژان بوفره]، که از او درباره‌ی هستی‌شناسی او و یک اخلاق ممکن پرسیده بود، نوشت. پاسخ او به این پرسش تا حدودی نامفهوم است. همان‌طور که در تمام نوشته‌های او می‌بینیم، در پاسخ به این پرسش هم موضعی دوگانه اتخاذ کرده است. از یک سو او در مورد مسئله‌ی عمل و اخلاق متکبرانانه سخن می‌گوید. او می‌نویسد این هستی‌شناسی در واقع هیچ‌گونه نتایج عملی در بر ندارد، این تفکر مقدم بر هرگونه تمایز بین نظر و عمل است. این موضع بسیار شبیه دیدگاه ارسطو است که معتقد بود که متافیزیک، دقیقاً به این دلیل که هیچ‌گونه سود عملی در بر ندارد، بهترین و شریف‌ترین علوم است.

هایدگر معتقد است که پرسش از ارزش‌ها تنها می‌تواند در زمینه‌ی وسیع‌تری از متافیزیک، به درستی مورد بررسی قرار گیرد. اخلاق به معنای دقیق از متافیزیک و متافیزیک از هستی‌شناسی بنیادین ریشه می‌گیرند. او رسالت خود را کاوشی بنیادین تلقی می‌کند، یعنی بنیاد و شالوده‌ای ضروری برای بنای بعدی. سرشت هستی، در عصر حاضر چنان ناشناخته، پنهان و فراموش شده است که برای روشن‌سازی مسئله‌ی عمل بسیار زود است.

علاوه بر این، هایدگر خصومت عمیقی با سوپژکتیویسم در همه‌ی اشکال آن دارد. هر ارزش‌گذاری‌ای نوعی سوژه‌سازی است. به این معنی که ارزش‌گذاری دآوری کردن در مورد هر چیزی است بر اساس سود و منفعتی که برای انسان در بر دارد. حتی در عصر حاضر، خدا نیز

---

<sup>21</sup>. Guenther stern (Anders) . Peseudo – Conereteness of Heidegger s philosophy In philosophy and phenomenological Reaserch .vol.8 p .349.

صرفاً به عنوان والاترین ارزش‌های انسان در نظر گرفته می‌شود. اشتغال بشر جدید به ارزش دادن به هر چیزی در آسمان و زمین، برای هایدگر خطایی فاحش و بهترین نشانه برای فراموش گشتگی هستی است. ارزش‌ها باید از هستی ریشه بگیرند و نه بر عکس؛ هستی شناسی خادم نظریه‌ی ارزش‌ها نیست. همین خصومت شدید هایدگر با ارزش گذاری موجب شد تا او صریحاً منکر شود که تمایزهای او در *هستی و زمان*، مانند وضعیت «در افتاده‌ی» داسمن<sup>۲۲</sup> و دیگر اگزیستانسیالیست‌های<sup>۲۳</sup> هستی انسان هیچ معنای اخلاقی نداشته باشند. او روانشناسانی را که مدعی اند از آثارش بهره برده اند، نهی می‌کند.

اما به نظر من، واضح است که هستی شناسی هایدگر، دست کم به طور ضمنی، رابطه‌ی تنگاتنگی با عمل دارد. اگر چه تفکر او بی واسطه با عمل مرتبط نیست، اما این از نیازهای ضروری دوران ما نشأت می‌گیرد و با جستجوی بنیادی تزلزل ناپذیر، که بشر مدرن بتواند خود را بدان متکی کند، هدایت می‌شود. مطمئناً، هایدگر بسیار دغدغه‌مند خطر قریب‌الوقوع نیهیلیسم است، یعنی غیاب هرگونه ایمان و احساس جهت مندی که دوران ما را به ستوه آورده است. او می‌گوید: از خودبیگانگی و بی خانمانی آدمی، سرنوشت کثیری را رقم زده است. سرگشتگی روح، در کنار غیر انسانی شدن ذات آدمی به وسیله‌ی جامعه‌ی صنعتی، در حال رشد است. راه‌حل هایدگر برای این وضعیت آشفته‌ی زندگی مدرن، ریشه‌ای تر و دور از دسترس‌تر از آنی است که بسیاری گمان می‌کنند. بحران روزگار ما به گذشته‌ی دور، به عمق میراث ما بر می‌گردد. متعاقباً، درمان نیز باید درمانی اساسی و اصلاح کننده باشد. این امر آثار هایدگر را اگر چه دارای زبانی انتزاعی و خشک هستند، کمتر پای بند زمان و فرهنگ می‌سازد، تا آثار اگزیستانسیالیست‌های هم عصرش.

در واقع، فلسفه‌ی هایدگر، به طریق خاص خودش دغدغه‌مند این حس درماندگی و گم‌گشتگی است. اومانیسیم، در معنای مصطلح لفظ، شان آدمی را دست کم می‌گیرد، یعنی جایگاه حقیقی او را که از درک خود خواسته‌ی او از اتکانش به واقعیتی وسیع‌تر و عظیم‌تر از

<sup>۲۲</sup> Das man: از اصطلاحات خاص هایدگر است. که اشاره به حالت بدوی و غالبی هستی آدمی دارد. مترجمان در ترجمه‌ی این اصطلاح از واژه‌هایی چون همگان، کسان، منتشران و غیره استفاده کرده‌اند.

<sup>۲۳</sup> Existential: مراد مقومات هستی شناسانه‌ی و جدایی‌ناپذیر هستی انسان است. در مقابل اوصاف اگزیستانسیال که به امور

جدایی پذیر و غیر ذاتی اشاره دارد.

آدمی، و درگیری اش با آن ریشه می‌گیرد. هایدگر خواهان است که آدمیان را به سرچشمه‌های هستی شان مرتبط کند، یعنی به آن‌ها چیزی اعطا کند که می‌توانند تکریمش کنند. خطای بزرگی است که از هایدگر قرائتی ملحدانه داشته باشیم. اگر چه موضع تفکر او لادری است، اما تا آن جا که یک فلسفه است، باید کاوشی عقلانی باشد. او به صراحت بیان می‌کند که هستی‌شناسی بنیادین او مبنایی کافی برای طرح پژوهشی درباره‌ی رابطه‌ی انسان و خدا فراهم می‌آورد. اگر چه هایدگر از ما نمی‌خواهد که هستی را همچون خدای ادیان پرستش کنیم، اما می‌خواهد که ما با آگاهی مداوم از واقعیت آن زندگی کنیم. همچون رابطه‌ی شبان و گوسپندان، کارگر و ابزارهایش و هنرمند و شاهکارش. او نوعی عبادت این جهانی را مراد می‌کند، نه عبادتی معطوف به طبیعت چنان که ساتتینا می‌پسندد، بلکه عبادتی معطوف به امکانات حال و آینده‌ی انسان در هستی. این نوعی عبادت دغدغه‌مندانه و پروامندانه است برای وجود در کامل‌ترین گستره‌ی خودش. این نوع عبادت نباید با برجسب سنت‌گرایی نكوهیده شود، چرا که پروای هستی معطوف به آینده است و هستی، خود سرشار از امکانات آرمانی است.





شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی